

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۱۰۷-۸۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

نسبت میان مفهوم داوری در الهیات مسیحی و نظریه حاکمیت مدرن

* کامیار صفایی

** سیدعلیرضا حسینی بهشتی

چکیده

مفهوم «حاکمیت» از مفاهیم کلیدی فلسفه سیاسی مدرن است. این مفهوم که نخستین بار «ژان بُدن» و «تامس هابز» در عصر مدرن آن را به گونه‌ای نظام‌مند تبیین کرده‌اند، دلالت بر معنای‌ای همچون قدرت مطلق و مشروع بر وضع قانون دارد. نگره غالب در اندیشه سیاسی، به سبب همین پیشگامی بدن و هابز در تبیین معنای حاکمیت، این مفهوم را مفهومی ابداعی می‌داند که در عصر مدرن کشف شده است. تحقیق حاضر اما درصدد است تا نشان دهد که مفهوم حاکمیت، برآمده از یکی از مفاهیم محوری الهیات مسیحی، یعنی مفهوم «داوری» است و نظام‌مند شدن آن توسط بدن و هابز به معنای ابداع آن در مقام مفهومی کاملاً مدرن نیست. برای این منظور، مقاله حاضر به جست‌وجوی معنای واژه داوری در عهد عتیق و عهد جدید پرداخته و می‌کوشد تا بر مبنای تفاسیر برجسته از کتاب مقدس نشان دهد که این مفهوم در الهیات مسیحی واجد سه معنای نسبتاً متمایز، اما در عین حال درهم تنیده است. این سه معنا عبارتند از: «قانون‌گذاری»، «داوری در معنای قضایی و حقوقی» و «حاکمیت» که آمیزه‌ای پیچیده از این هر سه معنا، با ویژگی‌های مفهوم حاکمیت در معنای مدرن کلمه مطابقت دارد. از این‌رو و از طریق بسط معنای واژه داوری و تطبیق آن با مفهوم

kamysafaei@gmail.com

* دانشجوی دکتری اندیشه سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

** نویسنده مسئول: استادیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس، ایران

a. hosseinibeheshti@modares.ac.ir



حاکمیت در عصر مدرن نزد ژان بدن و تامس هابز، نوشتار حاضر در پی آن است که نشان دهد مفهوم حاکمیت برآمده از مفهوم الهیاتی دآوری است و بنابراین شکل‌گیری مفهوم حاکمیت در معنای مدرن کلمه را نه در گسست با سنت مسیحی، بلکه باید در امتداد آن دانست.

واژه‌های کلیدی: دآوری، حاکمیت، عهد جدید، هابز، بدن.

مقدمه

حاکمیت^۱ از مفاهیم کانونی اندیشه سیاسی مدرن است. این مفهوم تاکنون عمدتاً مفهومی متعلق به عصر مدرن دانسته شده که ژان بدن ابداع کرده و تامس هابز آن را بسط و توسعه داده است. مقاله حاضر اما بر آن است تا نشان دهد که هرچند این مفهوم در عصر مدرن نشو و نما یافته، به هیچ‌رو نمی‌توان گفت که برای نخستین بار در جهان مدرن وضع شده، بلکه ریشه در الهیات مسیحی داشته است. این مقاله می‌کوشد تا از طریق تحلیل معانی متمایز واژه داوری^۲ در الهیات مسیحی، نشان دهد که مفهوم حاکمیت در واقع شکل بسط‌یافته‌ای از مفهوم داوری در الهیات مسیحی است. بنابراین بنا به ایده اساسی کارل اشمیت، حاکمیت را نیز چونان سایر مفاهیم نظریه دولت مدرن، می‌توان صورتی عرفی شده از مفهومی الهیاتی دانست (اشمیت، ۱۳۹۳: ۶۱).

به این معنا، مقاله حاضر دل‌مشغول جست‌وجو در ریشه‌های مفهوم حاکمیت در الهیات مسیحی و در نسبت با مفهوم الهیاتی داوری است. برای این منظور، این نوشتار، نخست به بیان تعریف حاکمیت نزد بدن و هابز می‌پردازد. پس از آن، مفهوم داوری در الهیات مسیحی را مورد تحلیل قرار می‌دهد و در نهایت از طریق بررسی تطبیقی و مقایسه این دو مفهوم و عیان کردن شباهت آنها، می‌کوشد تا نشان دهد که مفهوم حاکمیت می‌تواند شکل بسط‌یافته مفهوم داوری در الهیات مسیحی باشد.

بر همین اساس پرسشی که این تحقیق را پیش می‌برد آن است که آیا مفهوم حاکمیت، جعل و ابداعی مدرن است و در گسست مطلق با الهیات مسیحی شکل گرفته است؟ فرضیه تحقیق حاضر که در واقع پاسخی منفی به پرسش بالاست، این است که مفهوم حاکمیت خود تنها شکل بسط‌یافته‌ای از مفهوم «داوری» در الهیات مسیحی است و بدین معنا، مفهوم حاکمیت نه در گسست مطلق با سنت مسیحی، بلکه در «تداوم» آن سنت شکل گرفته است.

اما آنچه برای نخستین بار در این تحقیق است که مورد بررسی قرار گرفته، بررسی نسبت مفهوم حاکمیت با مفهوم داوری در الهیات است. در هیچ کدام از تحقیقات

1. Sovereignty
2. Judgement

موجود، در باب مفهوم داوری در الهیات مسیحی، از حیث ارتباط آن با مفهوم حاکمیت بحث نشده است و نسبت معانی سه‌گانه مفهوم داوری با مفهوم حاکمیت مدرن نزد بدن و هابز سنجیده نشده است و این همان بحثی است که نوشتار حاضر در انداخته و برای تدقیق در آن کوشیده است.

طرح پرسش این تحقیق می‌تواند به پرسشی کلی‌تر در باب نسبت میان امر نو و امر کهن دامن زند و این مسئله را مورد مذاقه قرار دهد که آیا «مفهوم» نو که در اینجا همانا بحث حاکمیت در نظریه سیاسی سکولار است، به بیانی نیچه‌ای/دلوزی-در گسست از «مفاهیم» نظام سنت و در نوعی «نابهنگامی» رخ می‌دهد و یا آنکه خلق این مفهوم، به بیان گادامری همواره محصول بازتفسیر هرمنوتیکی و تاریخمند سنت است.

تعریف حاکمیت از منظر بدن و هابز

حاکمیت از دید بدن، همانا قدرت مطلق، همیشگی و دائمی است (Bodin, 1955: 24). در واقع حاکم از دید او، بر همگان قدرت مشروع دارد، اما خود «تحت فرمان هیچ کس نیست» (Bodin, 1955: 28) و تنها قانون الهی و قانون طبیعی است که می‌تواند او را محدود کند (Bodin, 1955: 29). همچنین حاکم فراتر از قانون است (Bodin, 1955: 28). نخستین ویژگی او، قدرت وضع قانون است (Bodin, 1955: 43) و همو است که می‌تواند قوانین موجود را لغو و یا اصلاح کند (Bodin, 1955: 28). او همچنین بر همه حقوق مردم از جمله «جان و مال آنها» مسلط است (Bodin, 1955: 27).

در نظر هابز نیز چنین است. حاکم برای او نیز تنها قانون‌گذار و عالی‌ترین قاضی (داور، Judge) است (هابز، ۱۳۹۷: ۲۱۱). اعمال او کاملاً مشروع است و نمی‌توان او را به ظلم و بی‌عدالتی متهم کرد (همان: ۱۹۵)؛ زیرا او اساساً نماینده شخص خداوند است و تحت نظر او صاحب حق حاکمیت است (همان: ۱۹۴) و برای برقراری صلح می‌تواند هر آنچه لازم است، انجام دهد (همان: ۱۹۶). همچنین حقوق حاکمیت او تجزیه‌ناپذیر و غیرقابل انتقال است (همان: ۱۹۸) و نمی‌توان در آن واحد به وجود دو حکمران قائل شد. از دیگر اختیارات حاکم، حق داوری و اجرای عدالت یعنی استماع و اخذ تصمیم درباره دعاوی است (همان: ۱۹۷). برای بدن نیز حاکم در عمل بر نظام قضایی و تعیین پاداش و مجازات،

ریاست فائقه دارد و «حق بررسی همه احکام صادره دادگاهها و قاضیان» از آن اوست (Bodin, 1955: 44). به این معنا، هرچند حاکم به هیچ‌رو قابل تقلیل به قاضی نیست، ریاست فائقه او در امور قضایی، امری بدیهی است.

بنابراین مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمیت از دید هابز و بدن را می‌توان به قرار زیر دانست:

۱. قدرت مطلق و نامحدود و درعین حال مشروع

۲. حق مشروع قانون‌گذاری

۳. تسلط کامل بر نظام قضایی و اختیار کیفر و پاداش

۴. تجزیه‌ناپذیری حاکمیت

اکنون، ابتدا معانی متفاوت اما درهم تنیده مفهوم «داوری» در الهیات مسیحی مورد بحث قرار گرفته و پس از آن، از طریق مقایسه دو مفهوم حاکمیت و داوری، تلاش می‌شود تا نشان داده شود که این دو مفهوم واجد معنایی مشابه هستند و با توجه به استفاده خود هابز از مفهوم داوری و معرفی کردن حاکم به عنوان عالی‌ترین داور، می‌توان مفهوم حاکمیت را برآمده از مفهوم داوری دانست.

مفهوم داوری در عهد عتیق

داوری، یکی از مفاهیم الهیاتی اساسی عهد عتیق است؛ اما دامنه اهمیت آن به عهد جدید نیز کشانده می‌شود. بنابراین برای فهم معنای این واژه در عهد جدید، روشن شدن معنای آن در عهد عتیق ناگزیر است. زیرا مفهوم «داوری به مثابه حق حاکمیت» که بعدتر در عهد جدید بررسی خواهد شد، ریشه عمیقی در عهد عتیق دارد. بنابراین، تلاش می‌شود تا فرضیه‌ای احتمالی در باب معنای چندگانه این واژه در عهد عتیق ارائه شود، تا بر مبنای آن معانی، در باب نسبت احتمالی میان «مفهوم داوری و حق حاکمیت» تحقیق شود.

معنای لفظی واژه داوری

واژه داوری برگرفته از واژه mishpat در زبان عبری است. این واژه در زبان انگلیسی دارای دو معنی اصلی to judge و to govern است. اما اینها تنها معنای واژه در زبان عبری

نیستند. در جایی دیگر، این واژه معنای law و ordinance نیز به خود می‌گیرد که معادل شرع و قانون -به معنای مذهبی کلمه- است. این سه‌گانگی مجزا و در عین حال، در هم تنیده معنای لفظ داوری را می‌توان در کاربردهای واژه در عهد عتیق مشاهده کرد. به همین سبب در اینجا میان سه معنای احتمالی این واژه تمییز داده خواهد شد: داوری چونان شرع و شریعت؛ داوری چونان امر قضایی؛ داوری چونان حق حاکمیت و حکمرانی.

داوری چونان شریعت

این معنا از داوری را می‌توان صرفاً در مزامیر مشاهده کرد. در ترجمه‌های فارسی نیز معادل این واژه گاه «داوری»، گاه «احکام» -در معنای شرعی کلمه- و گاه واژه فرائض آمده است. مضمون مزامیر، دعا و عجز و لابه سراینده به درگاه یهوه است و واژه داوری نیز در این زمینه معنای شرع و احکام الهی را به خود می‌گیرد. از جمله در جایی که می‌گوید: «وقتی داوری‌های عادلانه تو را فراگیرم، از صمیم قلب تو را ثنا خواهم گفت» (Psalm, 119: 7)، منظور سراینده مزمور، تأکید بر حفظ و فراگیری «احکام الهی» است؛ زیرا در در چند آیه پیشتر، سراینده می‌گوید: «خداوند! تو ما را مأمور داشتی که فرائض را خوب نگه داریم» و لفظ «فرائض» در آیه ۸ همین باب به عنوان معادل واژه داوری در همین آیه است (Psalm, 119: 8). تفسیر بارنز نیز واژه داوری را در آیه هفتم این باب معادل قوانین و احکام^۱ می‌داند (Barnes, 2015: 117-119). یک نمونه دیگر از چندین نمونه این کاربرد، مزموری از سلیمان است که در آن، او به خداوند می‌گوید: «خدایا! انصاف (داوری) خود را به پادشاه ده و عدالت خود را به پسر پادشاه» (Psalm, 72: 1) که بر مبنای تفسیر بنسون، یکی از معانی Judgement در این آیه، عبارت است از احکام و قوانین الهی (Benson, 2018, 72: 1). در واقع در اینجا سلیمان آرزو می‌کند که خداوند، احکام و شرع خویش را به او آموزش دهد.

آنچه از حیث پژوهش حاضر، حائز اهمیت می‌باشد، اشاره به مرجعیت مطلق خداوند در تشریح و «عادلانه بود نقانون اوست» (Psalm, 119: 62-75-106) که همین سبب

1. Laws & Statutes

مشروعیت آن نیز می‌شود. در واقع، این جا قدرت مطلق خدا بر قانون‌گذاری، که چنان‌که در بحث مفهوم حاکمیت نزد بدن و هابز اشاره شد، ویژگی اساسی حاکم مقدم بر قانون است، با واژه داوری مشخص شده است.

داوری به مثابه امر قضایی

این معنا از داوری، هم در عهد عتیق و هم در عهد جدید، اصلی‌ترین معنای واژه داوری بوده است. واژه داوری در اینجا پیوند وثیقی با مفهوم «قضاوت» دارد. اما خود همین معنا از داوری را می‌توان در دو سطح بررسی کرد: داوری چونان قضاوت در امور مدنی و داوری چونان عقوبت الهی. مصداق نوع اول داوری را می‌توان در سطح امور مادی زندگی روزمره نظیر رسیدگی به منازعات یهودیان، توسط خود موسی یا داوران منتخب او (Deuteronomy, 1: 15-16)، نخستین جایی که در آن به مفهوم داوری به مثابه «قضاوت در امور مدنی» اشاره می‌رود، باب دوم از سفر خروج است. در اینجا می‌خوانیم که روزی موسی در دعوای میان دو عبری مداخله کرده، قصد فیصله دعوا میان آنها را دارد که ناگهان با این پرسش یکی از آن دو عبری مواجه می‌شود: «چه کسی تو را بر ما داور و حاکم قرار داده است؟» (Exodus, 2: 14).

در واقع در اینجا برای نخستین بار با واژه داوری به معنای قضاوت در امور مدنی مواجه می‌شویم. فارغ از اینکه موسی در اینجا هنوز مشروعیتی برای مداخله در دعوا ندارد، اما اصل تلاش برای فیصله دعوا توسط موسی با واژه «داوری» خوانده می‌شود و نکته مهم‌تری که بعدتر و در معنای دوم و سوم داوری به آن خواهیم پرداخت این است که در اینجا میان داوری و حکم‌رانی نسبتی برقرار می‌شود.

اما اولین جا که در آن مفهوم داوری به معنای قضاوت مدنی به گونه‌ای نظام‌مند بیان می‌شود، باب ۱۸ سفر خروج است. در اینجا یثرو، پدر زن موسی، متوجه می‌شود که موسی زمان زیادی از روز را به شنیدن شکایات یهودیان اختصاص می‌دهد (Exodus, 18: 14). دلیل را که از او می‌پرسد، موسی می‌گوید مردم برای رفع دعوای خود نزد او می‌آیند تا «خواست خدا» را در باب مشکل خود بدانند. او می‌گوید: «من بین آنها داوری می‌کنم و برای آنها حکم

شریعت الهی را بیان می‌کنم» (Exodus, 18: 16). در واقع در این زمینه، داوری معنای قضاوت میان یهودیان در گیر در یک منازعه مطابق «احکام و شرع الهی» را می‌گیرد.

بر این اساس می‌توان گفت که کلیات قوانین و یا داوری‌های الهی، چنان‌که در بخش پیشین و در معنای اول از داوری گفته شد، توسط قانون‌گذار (یهوه) وضع شده و موجود است. حال «داور» باید همچون حکم، صرفاً بر مبنای قوانین شریعت الهی، میان افراد داوری کند. یثرو با دیدن این شرایط و برای آسان‌تر شدن کار قضاوت، به موسی می‌گوید که برای این کار، مردانی لایق و کاردان را که خداترس و صادق باشند و رشوه نگیرند، از میان مردم انتخاب کند و «داور» گروه‌های هزار، صد، پنجاه و ده نفری قرار دهد تا بر مبنای شرع به قضاوت میان مردم بپردازند و فقط کارهای مشکل را پیش تو آورده، ولی مسائل کوچک را خود حل و فصل کنند (Exodus, 18: 21-22).

نکته حائز اهمیت در اینجا، آمیختگی «داوری» به معنای قضاوت با «رهبری» و حکمرانی بر مردم و lead&rule- در سطوح پایین مدنی- است (Deuteronomy, 1: 15-16). در واقع در اینجا سلسله‌مراتبی عمودی از داوران تا موسی و سپس یهوه شکل می‌گیرد که بر مبنای آن داوران به حل منازعات بر مبنای شرع یهوه می‌پردازند، اما توأم با آن، حق رهبری مردم نیز به آنان داده می‌شود (Exodus, 18: 21-25). البته باید ذکر کرد که این حق رهبری، محدود به امور جزئی مدنی بوده و به معنای برخورداری ایشان از حق حاکمیت نیست؛ زیرا بر مبنای آیه ۲۲، داوران صرفاً مسائل کوچک‌تر را حل می‌کنند و مشکلات بزرگ‌تر را نزد موسی می‌آورند (Keil & delitzsch, 1975: 18-21).

این معنا از واژه داوری را که ناظر بر حق قضاوت در امور مدنی است، می‌توان معادل تسلط حکمران بدن و هابز بر نظام کیفر و پاداش دانست. اما تفاوت مهمی که وجود دارد این است که در اینجا داوران و حتی خود موسی صرفاً در راستای اراده الهی دست به امر قضاوت می‌زنند و استقلالی از اراده الهی ندارند.

تحول این معنا از واژه داوری در «دوران داوران» اتفاق می‌افتد. دوران داوران به حیات قوم یهود در فاصله زمانی میان وفات یوشع (جانشین موسی) تا آغاز سلطنت شائول گفته می‌شود. این دوران به عنوان دورانی که در آن قوم یهود مستقیماً از طریق خداوند رهبری می‌شود، از هر حیث متمایز از باقی دوران حیات سیاسی یهودیان در دوران

سلطنت است. در اینجا نیز داوران همچنان ویژگی اصلی خود را که قضاوت و رفع منازعات است، بر عهده دارند (Judge, 4: 5).

اما آنچه می‌توان آن را تحولی در معنای داورى در کتاب داوران دانست، آن است که در این دوران، داوران همچون رهبران نظامی، مسئولیت نجات قوم یهود از مهاجمان را بر عهده می‌گیرند (Judge, 2: 16). به این معنا، داورى علاوه بر قضاوت با مفاهیم «رهبری» (نظامی) و نجات پیوند می‌یابد (Judge, 3: 15). در واقع هرچند گستره قدرت مدنی داوران در این دوران افزایش می‌یابد و رهبری نظامی در آن پررنگ‌تر می‌شود، بر خلاف دوران سلطنت که در آن پادشاه از سوی خداوند، اقتدار مطلق کسب می‌کند، در اینجا همچنان حاکمیت بر قوم یهود، از آن خداست. این نکته را به طور مشخص آنجا می‌توان دید که جدعون داور در پاسخ به یهودیانی که می‌گویند «پادشاه ما باش!»، پاسخ می‌دهد که پادشاه شما تنها خداوند است (Judge, 8: 22-23).

بنابراین داوران به هیچ‌رو واجد حق حاکمیت نیستند و صرفاً به عنوان مجری اوامر یهوه (خدای قانون‌گذار) عمل می‌کنند. این مسئله را با وضوح بیشتر می‌توان در ماجرای قتل پادشاه موآب به دست ایهود داور دید. او پیش از کشتن پادشاه موآب به او می‌گوید که «پیغامی از جانب خدا برایت دارم» (Judge, 3: 20-22). در واقع در اینجا، قانون همانا اراده الهی است که داور صرفاً مجری آن است. ایهود، حق مشروعی بر اینکه خود در باب قتل پادشاه موآب تصمیم بگیرد ندارد؛ زیرا این حق تنها از آن خداوند است.

نمونه‌ای که در آن حاکمیت الهی به گونه‌ای عیان‌تر تصویر شده است، باب هفتم کتاب داوران است. در اینجا نقش داور حتی در حد اجرای اوامر الهی نیز بسیار کم‌رنگ است. در اینجا یهوه با این استدلال که ممکن است یهودان، پیروزی حتمی بر «مدیان» را به سبب توانایی و قدرت خود بدانند، آنها را در چند مرحله آزمایش کرده، هر بار تعداد آنها را کمتر می‌کند و در انتها، از سی و دو هزار سرباز با تنها سیصد سرباز، مدیان را تسلیم یهودان می‌کند. در اینجا نیز بیان یهوه این است که «برو و به اردوی مدیانی‌ها حمله کن! من آنها را به دست تو مغلوب می‌کنم» (Judge, 7: 9). (تأکیدها از ماست) نتیجتاً می‌توان گفت که نقش داور، حتی در اجرای اراده یهوه نیز به گونه‌ای نیست که مخل اراده او باشد. بنابراین قانون از آن خداست و تصمیم‌نهایی در همه چیز از آن اوست. درک این معنا آنگاه آسان‌تر می‌شود که به یاد بیاوریم که پس از پیروزی بر

دشمن، به فرمان خدا، یهودیان به نشان شادمانی پس از پیروزی ندا سر می‌دهند: «شمشیر خداوند و جدعون» (Judge, 7: 18). شمشیر در دست خداست و خدا تنها به واسطه ابزاری به نام «داور»، اراده خود را تحقق می‌بخشد.

بر مبنای این مثال‌ها، در باب نسبت خداوند با داور را می‌توان گفت:

۱. خداوند پادشاه قوم است و حق حاکمیت تنها از آن اوست.
۲. هر چند داور صرفاً به قضاوت محدود نشده، مسئولیت نظامی و مدنی بر عهده می‌گیرد، اما حق قانون‌گذاری و تصمیم‌گیری در باب مسائل اساسی از قبیل جنگ و ... ندارد.

داوری به مثابه مجازات الهی

این معنا از داوری عموماً با خشم خداوند بر گناهکاران و عذاب آنان درآمیخته است. آیات مربوط به این معنا شامل دو نوع کلی است:

۱. آیاتی که مربوط به داوری الهی در «روز بازپسین» و داوری واپسین^۱ است (Joel, 3: 2).
 ۲. آیاتی که هر چند مرتبط به آخرالزمان نیست، همچنان نشان‌دهنده خشم الهی از قوم یهود و یا غیر یهودیان و محکومیت و مجازات آنهاست (Hosea, 6: 5).
- در این معنا نیز شاهد حق مشروع الهی بر مجازات و کیفر دادن بندگان هستیم که این خود متناظر با حق حکمران بدن و هابز بر نظام قضایی است. اما آنچه فصل مشترک هر دوی این معانی است و برای درک سومین معنا و کلیدی‌ترین معنای داوری برای این پژوهش اهمیت اساسی دارد این است که در هر دو معنا، یهوه واجد «حق اعمال قدرت مشروع» (اقتدار) بر یهودی و غیر یهودی است (Malachi 3: 5) و می‌دانیم که برخوردار بودن از حق اعمال قدرت، از کلیدی‌ترین ویژگی‌های «حاکم» نزد بدن و هابز است.

داوری به مثابه حق حاکمیت

این معنا از داوری را نمی‌توان از معنای پیشین داوری که همانا «داوری چونان مجازات الهی» است، جدا کرد؛ زیرا خود، زاده معنای پیشین است. بنابراین به‌لحاظ

1. Last judgement

تئوریک، در این تفکیک مسامحه وجود دارد. اما دلیل جدایی میان این دو معنا این است که در معنای «داوری چونان حاکمیت و حق حکمرانی»، فراتر از صرف خشم یهوه و مجازات بندگان، معنای دیگری مورد اشاره قرار می‌گیرد که همانا حق یهوه بر اعمال قدرت مشروع بر بندگان است.

بهترین نمونه برای اثبات این گزاره، باب ۹ از کتاب ایوب است. در این کتاب که شرح مصیبت‌های ایوب از زبان خود او و نیز مخالفت‌های دوستانش با اوست، خداوند داور، چونان قادر مطلق تصویر می‌شود که فرمان او، قانون است (Job, 9: 5-8) و امکان اعتراض به او برای هیچ‌کس وجود ندارد (همان: ۴ و ۱۱۹)؛ زیرا قدرت او بلامنازع، اما در عین حال مشروع نیز است (همان: ۴). نکته اساسی در اینجا این است که «اقتدار» یهوه به این معنا، مختص به «روز واپسین» نیست، بلکه نشانه‌های قدرت یهوه، آنچنان که ایوب تصویر می‌کند، مربوط به زندگی این جهانی است. مخالفت‌های دوستان ایوب با او نیز بر سر این مسئله نیست که آیا خداوند واجد قدرت مطلق است یا نه، چنان که خود آنان نیز این فرض ایوب را تکرار می‌کنند (Job, 8: 3-5). در پایان کتاب نیز خود خداوند بر قدرت مطلق خود اشاره دارد (Job, 42: 2). ایراد دوستان ایوب بر او این است که ایوب، گناهان خود را که سبب روزگار قحطی او شده، فراموش کرده (Job, 9: 15) و منکر عدل الهی است (همان: ۲۴). گناه ایوب در این بافتار، نه بیان مطلقیت قدرت خدا، بلکه ایراد تهمت ظلم به خداوند است (Job, 10: 3). ناگفته پیداست که ویژگی‌هایی چون مطلقیت و در عین حال مشروعیت قدرت خداوند، شباهت بسیاری به بحث ویژگی‌های حاکمیت از دید بدن و هابز دارند.

اکنون و بر این مبنا می‌توان به بحث در باب معنای سوم واژه داوری در عهد عتیق، که همانا حق حاکمیت است، پرداخت. تعدادی از آیات عهد عتیق که در آنها واژه داوری به کار رفته است، بر معانی‌ای چون اقتدار، پادشاهی، حکومت و اراده مقدم بر قانون دلالت می‌کند. از جمله این آیات، باب ۷ کتاب دانیال است که در واقع بیان و نیز تعبیر رؤیای نخست اوست. بافتار این باب، شرح چگونگی شکل‌گیری چهار سلطنت بزرگ و نابودی نهایی آنها به‌دست «وجود ازلی» است. آیه ۲۲ این باب می‌گوید: «آنگاه وجود ازلی برآمد و به داوری شروع کرده و از مقدسین خدای متعال حمایت نمود و زمانی رسید که

سلطنت را به ایشان سپرد» (Daniel, 7: 22). بنا بر تفسیر «پول»، پادشاهی که در اینجا خداوند نابود می‌کند، پادشاه روم است (Poole, 1985, 7: 27). نکته اساسی در این آیه، این است که از طریق «داوری خداوند» و یا همان اقتدار عالی او، حق حاکمیت و سلطنت از پادشاه چهارم سلب شده، به مقدسین خدا می‌رسد. به همین دلیل در تفاسیر، واژه داوری در این آیه، معنای «حکومت کردن» می‌گیرد (Jameson & et al, 1999, Daniel, 7: 22). تفسیر دیگری حتی معنای ای چون اقتدار، سلطه و برتری را نیز به معنای کلمه داوری در آیه مزبور نسبت می‌دهد (Gill, 2011, 7: 22).

این معنا را به شکل مشخص‌تر می‌توان در آیه ۲۶ باب هفتم کتاب دانیال دید که می‌گوید: «آنگاه زمان داوری آغاز می‌یابد و سلطنت این پادشاه از او گرفته می‌شود». در واقع در این معنا از واژه «داوری»، یهوه چونان اقتدار مطلق تصویر می‌شود که می‌تواند حاکمیت پادشاه روم را از او سلب کرده، مقدسین خود را به جای او به سلطنت بگمارد. همچنین در این دو آیه، نوعی ارتباط میان دو مفهوم «سلطنت» و «داوری» ایجاد می‌شود. به این معنی می‌توان نتیجه گرفت که خود واژه داوری در اینجا هرچند همچنان بر معنای قضایی واژه تأکید دارد، از آن فراتر رفته، به نوعی اراده مقدم بر قانون و قانون‌ساز دلالت می‌کند که می‌تواند پادشاهی را خلع کرده، مقدسین را به جای او بر سلطنت می‌نشانند و این خود چنان که در تعریف هابز و بدن از حاکمیت مورد بحث قرار گرفت، از مهم‌ترین ویژگی‌های تعریف حاکمیت است.

در آیه دیگری، کتاب مقدس پیش‌بینی می‌کند که پادشاه یهودی مورد حمله دشمنان قرار خواهد گرفت (Micah, 5: 1). مطابق یکی از تفاسیرها، این پادشاه، «صدقیا» است (Jameson & et al, 1999, 5: 1). اما نکته مهم آن است که در این آیه، پادشاه نیز با لفظ داور خوانده می‌شود. یکی از تفاسیر، داور را در اینجا به معنای «اقتدار عالی» تفسیر می‌کند (Spence & Exell, 1985, 5: 1) که این برخورداری از اقتدار عالی، باز چنان که در بحث بدن و هابز به آن اشاره شد، از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمیت است.

مثال دیگری از این هم‌معنایی، در کتاب ذکریاست. ذکریا، رؤیای یهوشع کاهن اعظم را می‌بیند که در حضور فرشته خداوند ایستاده و در سوی دیگر او، شیطان است. در

اینجا فرشته، شیطان را مورد عقاب قرار داده، به او می‌گوید: «خداوند اورشلیم را برگزیده تا تو را محکوم کند» (Zechariah, 3: 2). پس از آن، فرشته به یهوشع که شیطان او را مؤاخذه می‌کند، رو کرده، از طرف خداوند می‌گوید: «اگر از من اطاعت کنی و هر آنچه به تو می‌گویم انجام دهی، آنگاه تو بر عبادتگاه من داوری خواهی نمود» (Zechariah, 3: 7). پاره‌ای تفاسیر درباره این آیه، منظور لفظ عبادتگاه را دال بر «همه یهودیان» دانسته‌اند (Ryle, 2009, 3: 7) واژه داوری نیز در اینجا به معنای حق حکمرانی گرفته شده است که خود از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکم هابزی/بدنی در معنای مدرن کلمه است (Poole, 1985, 3: 7).

نمونه دیگری که آشکارا میان داوری و حق حکومت تناظر برقرار می‌کند، در کتاب عوبدیای نبی است. در پایان این کتاب، خداوند وعده می‌دهد که قوم او دوباره کوه صهیون را بازپس گرفته و پیروزمندانه سرزمین خود را فتح خواهند کرد. در آیه آخر، او می‌گوید یهودیان پیروزمندانه بر کوه صهیون برآمده و بر سرزمین ادوم داوری می‌کنند (Obadiah, 1: 21). یکی از تفاسیر، معنی داوری را در این آیه، به معنای حق حکومت بر سرزمین ادوم می‌گیرد (Spence, 1985, 1: 21).

آخرین نمونه از کتاب اشعیا^۱ نبی است. در باب دوم این کتاب، خداوند از آمدن تمام اقوام جهان به اورشلیم در «روزهای آخر» می‌گوید و از زبان مردم بیان می‌کند: «هدایت تنها از کوه صهیون و از کلام خداوند صادر می‌شود» (Isaiah, 2: 3) و سپس اضافه می‌کند که «خداوند به‌عنوان داور، دشمنی و عداوت را از میان اقوام جهان برمی‌دارد» (Isaiah, 2: 4). در اینجا نیز تفسیر «گیل» آشکارا نوعی تناظر و هم‌معنایی میان داوری و پادشاهی می‌بیند (Gill, 2011, 2: 4)، زیرا در سایه داوری یا حکومت خداوند، دیگر نشانی از جنگ میان مردم نخواهد بود.

بدین ترتیب تضمینات معانی سه‌گانه واژه داوری را می‌توان به گونه زیر جمع‌بندی کرد:

۱. مطلقیت قدرت و مقدم بر قانون بودن و قانون‌ساز بودن اراده الهی: به این معنا
۲. «داوری» الهی می‌تواند -چنان‌که نشان داده شد- برای مثال سلطنت‌ها را عزل و نصب کند.

1. Isaiah

۳. حق مطلق خداوند بر عقوبت بندگان
۴. مشروعیت قدرت الهی (اقتدار): به این معنا که اراده الهی، مشروع و مطاع است.
۵. داوری به مثابه حق حکومت کردن: به این معنا که داوری می‌تواند معادل حکومت کردن باشد.

و این معانی را جملگی در تعاریف حاکمیت می‌توان دید. در بخش بعدی، سیر تحولی معنای داوری در عهد جدید بررسی می‌شود و نسبت معنای سوم این واژه با مفهوم حاکمیت در فلسفه بدن و هابز سنجیده خواهد شد.

معنای داوری در عهد جدید

واژه داوری در عهد جدید طبیعتاً به زبان یونانی آمده و معادل آن در این زبان، «Krisis» است. بررسی کتاب مقدس مسیحیان، عهد جدید نشان می‌دهد که می‌توان همان الگوی پیشین در باب معنای واژه داوری در عهد عتیق را با اعمال پاره‌ای تغییرات به معنای این واژه در عهد جدید تعمیم داد. بنابراین در این بخش نیز مطابق چارچوبی که در بخش پیشین طرح شد، ابتدا به بیان معانی سه‌گانه داوری در عهد جدید پرداخته شده و پس از آن، نسبت این واژه با مفهوم حاکمیت سنجیده خواهد شد.

داوری چونان شرع و قانون

این معنا از واژه داوری در عهد جدید نیز چونان عهد عتیق، کم‌کاربردترین معنای این واژه است و تنها در دو آیه در باب چهارم «رساله یعقوب» به آن اشاره شده است. یعقوب در این باب از رساله، نسبت به گرایش مسیحیان به امیال و مطامع دنیوی هشدار می‌دهد (James, 4: 1-3) و مردمان را از دوستی با دنیا که همانا دشمنی با خداست، باز می‌دارد (James, 4: 4) و آنها را به تسلیم در برابر خداوند دعوت می‌کند (James, 4: 7). به این معنی می‌توان گفت که موضوع این باب، دعوت مؤمنان به خاکساری در برابر خداوند و پرهیز از اعمال خلاف شریعت است. این مسئله، به‌ویژه در تأکید بر پایبندی به شریعت به‌عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به این هدف، در ادامه این باب آشکارتر می‌شود. او در آیه ۱۱، مردمان را از بدگویی درباره یکدیگر باز می‌دارد و می‌گوید: «هر که

از برادر خود بد بگوید و او را محکوم کند، در واقع از شریعت بد گفته و شریعت را محکوم کرده است و هرگاه شریعت را محکوم کنی، دیگر نه پایبند به اجرای آن، بلکه داور آن هستی».

در اینجا واژه داور، چنان که تفاسیر آشکار کرده‌اند، آشکارا با واژه «قانون‌گذار»^۱ قرابت معنایی می‌یابد (Meyer, 1983, 4: 12). در واقع معنای آیه چنین است که اگر کسی قوانین شریعت را که خداوند وضع کرده، زیر پا بگذارد، خود در جایگاه شارع و داور نشسته است؛ حال آنکه می‌دانیم که چنین چیزی ممکن نیست، زیرا «تنها یک شارع و داور هست. همان که قادر است برهاند یا هلاک کند...» (James, 4: 12). نکته جالب آن است که در عمده نسخ، واژه داور در کنار شارع آمده است و البته در بعضی نسخ، واژه داور حذف شده است (King James, 4: 12). آنچه در اینجا از حیث تحقیق حاضر مهم است، این است که در این دو آیه مشابه نظریه‌های مربوط به مفهوم حاکمیت، نوعی اراده مقدم بر قانون وجود دارد؛ یعنی اراده قانون‌گذاری خداوند و این حق او، قابل تقسیم با غیر نیست و مسیحیان اگر شریعت را محکوم کنند، در عمل در جای شارع (داور) نشسته‌اند، حال آنکه این حق تنها از آن خداوند است. این مفهوم را به‌ویژه می‌توان در تأکید آیه ۱۲ بر عبارت «تنها یک شارع و داور» دید. در واقع حق تشریح در اینجا با واژه داوری هم‌معنا شده است.

نکته بنیادین در این بحث از حیث تحقیق حاضر این است که آنچه در این بخش از عهد جدید بیان می‌شود، دقیقاً همان اراده مقدم بر قانونی است که در اندیشه بدن و هابز در باب حاکمیت نیز وجود دارد و حاکم را واجد حق مطلق قانون‌گذاری می‌کند. در واقع در اینجا گویی تناظری صریح میان خدای پدر و حاکم هابزی و بدنی ایجاد می‌شود؛ از این حیث که این هر دو مقدم بر قانون قرار دارند و درست به همین دلیل، حق وضع قانون را به شکلی انحصاری در ید اختیار خود دارند. تحقیق حاضر بعدتر و در بیان معنای سوم واژه داوری به این مبحث بازگشته، نسبت آن را با مفهوم حاکمیت خواهد سنجید.

داوری چونان امر قضایی

الف) داوری در امور مدنی

در آغاز این بخش اشاره شد که انطباق چارچوب نظری مأخوذ از عهد عتیق در باب معنای داوری به عهد جدید، مشروط به اعمال پاره‌ای تغییرات است. عمده‌ترین تغییر را می‌توان در معنای حاضر از واژه داوری دید. اتفاق مهم در عهد جدید، کم‌رنگ شدن هرچه بیشتر داوری به معنای قضاوت در امور مدنی است. این البته به معنای فقدان سازوکارهای قضایی و شرعی در میان یهودیان آن روزگار نیست؛ زیرا آنگونه که در انجیل متی آیات (۲۶-۲۱) اشاره می‌شود، یهودیان دارای یک نظام قضایی سه‌وجهی بوده‌اند که شامل محکمه سه نفره، بیست‌وسه نفره و دادگاه عالی هفتاد نفره^۱ بوده است (Poole, 1985, Matthew 5: 25) و این نظام قضایی برخوردار از سطحی از استقلال نسبت به امپراتوری روم بوده است. اما در تحلیل نهایی می‌توان گفت امر قضاوت مدنی که در دوران حیات موسی و پس از آن در عهد داوران برای یهودیان امری حیاتی بود، در عهد جدید به‌ویژه در اناجیل، اولویت خود را از دست می‌دهد. هرچند این به‌هیچ‌روی به معنای بی‌اعتنایی کامل عهد جدید به داوری مدنی نیست؛ زیرا در سیره پولس رسول در مواردی شاهد دخالت مستقیم پولس در امر قضایی هستیم (1corinthians, 5: 3) آیاتی از عهد جدید که در باب داوری مدنی هستند، خود شامل دو بخش است. بخش نخست، آیات اندکی است که اشاراتی مختصر به داوران یهودی و اعمال ایشان دارد (Hebrew, 11: 32-33) و (Acts, 13: 26) بخش دوم که بخش مهم‌تر است، آیاتی است که درباره مواضع مسیح در باب داوری به مثابه قضاوت است. مهم‌ترین کاربرد این معنا از داوری را می‌توان در آیاتی دید که در آن مسیح به صراحت در باب داوری مدنی اظهار نظر می‌کند که این آیات و معنای داوری در آنان ذیلاً بیان خواهد شد:

۱- در انجیل یوحنا می‌خوانیم که تعدادی از علمای دین در پی آن هستند تا زنی را که در هنگامه عملی زشت گرفتار آمده، طبق شریعت موسی سنگسار کنند (John, 8: 3-5). «فریسیان» در این موضوع، نظر عیسی را می‌پرسند تا بلکه دستاویزی برای متهم

1. Sanhedrin

کردن او بیابند. مسیح اما با بیان اینکه «از میان شما هر کس که بی‌گناه است، سنگ اول را بزند» (John, 8: 7)، آن زن را نجات می‌دهد. مسیح در ادامه، فریسیان را متهم می‌کند که «شما با معیارهای انسانی داوری می‌کنید، اما من بر کسی داوری نمی‌کنم، ولی حتی اگر هم بکنم، داوری من درست است، زیرا تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاده است نیز با من است» (John, 8: 15-16). به این معنا، مسیح از قضاوت در امور روزمره مدنی، پرهیز می‌کند، زیرا او اعلام کرده است برای داوری و محکوم کردن کسی به این جهان نیامده است، بلکه برای بخشش و رحمت آمده (John, 12: 47).

در واقع واژه داوری در اینجا آشکارا معنای کلاسیک محاکمه قضایی و مدنی را به خود می‌گیرد و به همین دلیل مسیح که کفار گناهان انسان است و برای بخشایش آدمی آمده، بنا به تفاسیر کتاب مقدس، از داوری به مثابه قضاوت مدنی پرهیز می‌کند (Gill, 2011, John, 8: 15)، هرچند در عین حال حق مشروع داوری را برای خود قائل است، زیرا داوری او از جانب خداوند است (John, 8: 16).

در واقع در اینجا شاهد شباهتی بسیار زیاد به یکی از ویژگی‌های مهم حکمران بدنی و هابزی هستیم که همانا تسلط بر نظام قضایی و انحصار در پاداش و عقوبت دادن به مردم از جانب حکمران است. نکته کلیدی در اینجا آن است که مسیح هرچند از مداخله عملی در قضاوت مدنی به این معنا سرباز می‌زند، در عین حال چنان که آیات پیش‌گفته بیان می‌دارند، حق داوری در معنای قضاوت مدنی را برای خود محفوظ دانسته، در عین حال آن داوری را مشروع نیز می‌داند، زیرا برآمده از اراده الهی است.

۲- نمونه دیگری از پرهیز مسیح از مداخله در حوزه مدنی را می‌توان در باب ۱۲ انجیل لوقا دید. در این باب که معادل باب ۱۰ انجیل متی در میان «اناجیل همنوا»^۱ است، مسیح رسولان را موعظه کرده، به نترسیدن از مرگ و صاحب‌منصبان و حاکمان تشویق می‌کند که ناگاه مردی از میان جمع هزاران نفره‌ای که مسیح و رسولان را احاطه کرده‌اند، برخاسته و بی‌مقدمه می‌گوید: «استادا! به برادرم بگو میراث پدری را با من تقسیم کند» (Luke, 12: 13). در واقع آن عامی مرد یهودی، بر مبنای تصویری که

یهودیان از فرزند داوود در ذهن دارند، مسیح را چونان داوران یهودی می‌انگارد که مسئولیت رسیدگی به منازعات مدنی و امور قضایی یهودیان را دارند و در پی آن است که از مسیح درباره مشکل خود، «حکمی قانونی و شرعی» بگیرد (Bengel, 2014, luke, 12: 14). اما مسیح در پاسخ او می‌گوید: «چه کسی مرا بین شما داور و مقسم قرار داده است» (Luke, 12: 14). به این ترتیب او آشکارا از داوری در این امر مدنی پرهیز می‌کند؛ زیرا از دید او، مشکل آن مرد با برادرش صرفاً از سر آرزو و طمع است و آنچه به طمع دنیا مربوط است، در پادشاهی آسمان جایی ندارد. در واقع در اینجا نیز شاهد ظهور واژه داوری در معنای حق بر قضاوت مدنی هستیم که خود از ویژگی‌های حاکمیت در معنای مدرن کلمه نیز هست. اما مسیح به سبب آنکه برای نجات آمده، از قضاوت بر بندگان و عقوبت دادن ایشان پرهیز می‌کند.

۳- نمونه دیگر، باب ۱۲ انجیل یوحناست. موضوع این باب، بی‌ایمانی مردم به عیسی است. اینجا مسیح به مردم می‌گوید: «هر که به من ایمان آورد، نه به من، بلکه به فرستنده من ایمان آورده است» (John, 12: 44)؛ «اما اگر کسی سخنان مرا بشنود، اما از آن اطاعت نکند، من بر او داوری نمی‌کنم، زیرا نیامده‌ام تا بر جهانیان داوری کنم، بلکه آمده‌ام تا آنها را نجات بخشم» (John, 12: 47). در واقع مسیح می‌گوید که کسانی را که به او ایمان نیاورند، در این دنیا محکوم نخواهد کرد، بلکه تنها به ایشان در باب داوری روز بازپسین هشدار می‌دهد (John, 12: 48). در واقع او در این دنیا کسی را محکوم نمی‌کند و به آدمیان، فرصتی برای نجات می‌دهد. اما در روز بازپسین، دیگر نشانی از نجات و بخشش برای بی‌ایمانان نیست (Barnes, 2015, John, 12: 47). در اینجا حق محکوم کردن بندگان بی‌ایمان در داوری واپسین، معنایی مشابه محکومیت قضایی یافته است که این شباهتی وثیق با بحث بدن و هابز در باب اختیار تام و تمام حاکم بر نظام قضایی و عقوبت و مجازات اتباع حاکم دارد.

در باب خروج مسیح، از داوری مدنی به معنای قضاوت و محکوم کردن گفتیم. اما نکته حائز اهمیت این است که رویکرد مسیح در باب داوری مدنی را نمی‌توان تعمیم داد؛ زیرا پولس آنگاه که متوجه رواج بی‌عفتی در کلیسای قرنتیان می‌شود، شخص گناهکار را داوری کرده، او را به نام مسیح محکوم می‌کند (1Corinthians, 5: 3-5) و اهل

کلیسا را نیز دعوت به داوری بر مسیحیان گناهکار می‌کند (همان: ۱۲). لازم به ذکر است که بر اساس تفاسیر، عبارت «اهل کلیسا» در اینجا نه به معنای اسقف‌ها و کشیش‌ها، بلکه به معنای قاطبه مسیحیان و یا به عبارت بهتر، جامعه ایمانی مسیحیان است. ولی به‌هیچ‌روی بر کفار و غیرمسیحیان دلالت ندارد (Benson, 2018, 1Corinthians, 5: 12). به این معنی، پولس خواستار شکلی از مناسبات قضایی در میان مسیحیان است. بنابراین تعمیم رویکرد مسیح نسبت به داوری مدنی به رسولان خطاست.

داوری چونان عقوبت الهی

۱- آیات مربوط به داوری در روز واپسین: این معنا از داوری، کلاسیک‌ترین و پرکاربردترین معنای این واژه در عهد جدید است. این معنا، چنان‌که در بررسی عهد عتیق هم در باب آن بحث شد، درباره داوری بر بندگان توسط خداوند (مسیح) در روز واپسین است و در آنها بر خشم الهی و عقوبت گناهکاران تأکید می‌شود. شرح دقیقی از داوری در این معنا را می‌توان در باب ۲۵ انجیل متی دید. مطابق شرح این باب، در روز واپسین، «پسر انسان با شکوه و جلال خود به همراه فرشتگان می‌آید؛ بر تخت پرشکوه خود می‌نشیند و همه قوم‌ها در برابر او حاضر خواهند شد» (Matthew, 25: 31-32). او در این روز، آدمیان را به دو دسته گوسفندان (نیکان) و بزها (بدان) تقسیم می‌کند. او «گوسفندها را در سمت راست و بزها را در سمت چپ خود قرار خواهد داد» (همان: ۳۳). «آنگاه پادشاه به آنان که در سمت چپ (بزها) هستند خواهد گفت: ای ملعونان! از من دور شوید و به آتش جاودانی روید» (همان: ۴۱). «و پارسایان (گوسفندان) را حیات جاودانی خواهد بخشید» (همان: ۴۶). در اینجا داوری در معنای عقوبت الهی در روز رستاخیز به کار می‌رود که در واقع مشابه معنای پیشین، معادل تسلط حکمران بدنی و هابزی بر نظام قضایی و حق او، عقاب اتباع است. مثال برای این معنا از داوری در کتاب مقدس «لاتعد و لاتحصی» است. در زیر به بخشی از این آیات اشاره می‌شود: (Jude, 1: 15)، (Peter, 2: 4, 9)، (Hebrew, 9: 27)، (James, 5: 9)، (1 John, 4: 17) و (Romans, 2: 5).

۲- مطابق تقسیم‌بندی فصل پیشین (عهد عتیق)، در اینجا نیز آیاتی یافت می‌شود که در باب داوری به معنای محاکمه و داوری الهی است و هرچند اشاره‌ای هم به «روز واپسین» ندارند، همچنان عنصر غالب در آنها، اشاره به خشم اعمال مجازات الهی و یا مسیح بر بندگان است (Gill, 2011, Revelation, 11: 18). در هر صورت آنچه میان هر دوی این معانی از واژه داوری مشترک است، این است که خداوند (مسیح) چونان حکمران هابزی و بدنی در مفهوم مدرن حاکمیت، واجد حق اعمال قدرت بر بندگان است و این اعمال قدرت او، کاملاً مشروع است که این خود یکی از ویژگی‌های مفهوم حاکمیت است.

داوری به مثابه حق حاکمیت

در آیه ۲۷ این باب، یوحنا از زبان مسیح به صراحت از حق الهی داوری مسیح گفته و می‌گوید خدا «به او (مسیح) این اقتدار را بخشیده که داوری نیز بکند» (John, 5: 27). به این معنا، او داوری را حقی الهی می‌داند که تنها به مسیح سپرده شده است، زیرا «پدر بر کسی داوری نمی‌کند، بلکه تمام کار داوری را به پسر سپرده است» (همان: ۲۲). حال، او در باب ویژگی‌های داور (مسیح) صحبت می‌کند. ابتدا از قدرت مطلق مسیح سخن به میان آورده، می‌گوید: «پدر هر چه می‌کند، پسر نیز می‌کند؛ زیرا پدر، پسر را دوست دارد و هر آنچه می‌کند، به او می‌نمایاند و کارهای بزرگ‌تر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید» (همان: ۱۹-۲۰). یوحنا قدیس به عنوان مثال از زنده کردن مردگان می‌گوید (همان: ۲۱). همچنین اعمال پسر کاملاً مشروع است، زیرا مسیح خود می‌گوید: «داوری من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستنده خود را خواهانم» (همان: ۳۰) و اصولاً «پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد، مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد» (همان: ۱۹). لازم به ذکر است که آیات پیش‌گفته ۲۲ و ۲۷ این باب نیز بر مشروعیت داوری مسیح تأکید دارد، زیرا بر برخوردارگی مسیح از حق داوری را از جانب خداوند می‌دانند و این نکته بیانگر مشروعیت مطلق داوری مسیح است.

در خوانش این آیه، دو ویژگی از مهم‌ترین ویژگی‌های حاکمیت نزد بدن و هابز آشکار می‌شود. نخستین ویژگی همانا قدرت مطلق حاکم است. این ویژگی را به صراحت می‌توان در آیات ۱۹ و ۲۰ باب پنجم انجیل یوحنا که کمی بالاتر بدان اشاره شد، دید. در اینجا کتاب مقدس، مسیح را با خدای پدر مقایسه کرده و قدرت او را هم‌ارز و متنظر با قدرت خداوند می‌داند؛ زیرا آیه به صراحت اشاره دارد که «پدر هرچه می‌کند، پسر نیز می‌کند» و ادامه می‌دهد که «کارهای بزرگ‌تر از این نیز به او خواهد نمایاند تا به شگفت آید».

ویژگی دوم حاکم در بحث حاکمیت مدرن، مشروعیت قانون‌گذاری حاکم است که پیشتر و در بحث تعریف حاکمیت نزد بدن و هابز گفته شد. گفته شد که حاکم مقدم بر قانون است و حق قانون‌گذاری مشروع را در ید انحصار خود دارد. در اینجا و در آیات ۱۹ و ۳۰ همین باب، مشروعیت قدرت مطلق مسیح که با واژه اقتدار - در معنای قدرت مشروع - مشخص شده، آشکار است. در این آیات، خواست و عمل مسیح کاملاً در امتداد خواست و عمل خداوند قرار گرفته و بدین طریق مشروعیت مطلق بدان داده می‌شود؛ زیرا در آیه ۱۹ به صراحت اشاره می‌شود که پسر از خود کاری نمی‌تواند کرد، مگر کارهایی که می‌بیند پدرش انجام می‌دهد. این خود مشروعیت‌بخشی به عمل مسیح از طرق انتساب آن به اراده الهی است. همچنین در آیه ۳۰ نیز باز می‌توان عمل مسیح را واجد مشروعیت مطلق دانست؛ زیرا مسیح خود می‌گوید که «من در پی انجام خواست خود نیستم، بلکه انجام خواست فرستنده خود را خواهانم». در اینجا نیز انتساب عمل مسیح به اراده الهی به آن نوعی مشروعیت مطلق می‌بخشد.

اما ویژگی دیگر حاکمیت در بحث هابز و بدن، چنان‌که پیشتر هم بدان اشاره شد، توانایی حاکم به پاداش و عقاب است. به این معنا، در اینجا مسیح نیز چون حاکم مطلق هابز و بدن، به پیروان خود وعده پاداش می‌دهد و دشمنانش را از عذاب داور می‌ترساند (John, 5: 29) که این ویژگی در واقع همان معنای داوری به مثابه امر قضایی است و روشن‌ترین بروز و ظهور آن را می‌توان در آیات مربوط به داوری روز بازپسین دید (Matthew, 25: 31-46) و معنایش این است که مسیح واجد اقتدار عالی قضایی است و بنابراین در اعمال کیفر و یا اعطای پاداش به بندگان صاحب اقتدار مطلق است.

تا اینجا، سه ویژگی حاکمیت (قدرت مطلقه، مشروعیت و توانایی پاداش و عقاب) در باب ۵ انجیل یوحنا تحلیل شد. حال برای یافتن دیگر ویژگی‌های این مفهوم، نگاهی به آیات دیگری از عهد جدید خواهیم انداخت.

از دیگر ویژگی‌های حاکمیت که در بحث هابز و بدن به آن اشاره شد، حق حاکم است بر وضع قانون، بی‌آنکه اراده‌ای بر سر راه او باشد. در آغاز این مقاله و در بحث از معنای اول از واژه داوری (داوری چونان قانون و شرع) اشاره شد که داوری در یک بخش از عهد جدید، معنای حق قانون‌گذاری می‌گیرد؛ حقی که تنها از آن خداوند است (James, 4: 11-12). بنابراین داور مقدم بر قانون است و می‌تواند بر اساس اراده مطلق خود به وضع قانون بپردازد. پس در اینجا نیز مشابه تحلیل هابز و بدن از مفهوم حاکمیت، داور یا حاکمی هست که مقدم بر قانون و قانون‌گذار است.

ویژگی دیگر مفهوم حاکمیت، چنان‌که در بحث هابز در این باب بدان اشاره شد، امکان‌ناپذیری تقسیم و تجزیه آن است. این معنا را به صراحت می‌توان از جمله در انجیل متی (باب ۱۹، آیات ۲۸-۲۷) و انجیل لوقا (باب ۲۲، آیات ۲۸-۳۰) دید. در این آیات که با شباهت بسیار زیادی از هر دو انجیل از اناجیل همنوا روایت شده است، پولس در باب رنج ترک دنیا و لذت‌اش و پیوستن به مسیح از او می‌پرسد: «اینک که ما همه‌چیز را ترک گفته‌ایم و از تو پیروی می‌کنیم، چه چیز نصیب ما خواهد شد؟» (Matthew, 19: 27). عیسی در پاسخ او می‌گوید: «آمین، به شما می‌گوییم که در جهان نوین، هنگامی که پسر انسان بر تخت شکوهمند خود بنشیند، شما نیز که از من پیروی کرده‌اید، بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده قبیله اسرائیل داوری خواهید کرد» (Matthew, 19: 28).

داوری را در این بخش از کتاب مقدس، چنان‌که مفسران هم تصریح کرده‌اند، باید به معنای حق حکومت کردن فهمید (Spence, Matthew, 19: 28). این نکته به‌ویژه با در نظر داشتن دلالت‌های معنایی واژه تخت و تاج هرچه آشکارتر می‌شود. از سوی دیگر، تأکید مسیح بر اینکه دوازده حواری او بر دوازده قبیله اسرائیل حکومت خواهند کرد، نشان‌دهنده این است که مسیح، حق حکومت بر هر قبیله اسرائیل را تنها به یکی از حواریون می‌دهد، که این خود گواهِ تقسیم‌ناپذیری حق داوری (حاکمیت) است. تقسیم‌ناپذیری‌ای که از منظر تامس هابز از مهم‌ترین ویژگی‌های مفهوم حاکمیت است.

در باب ۱۴ رساله رومیان نیز می‌توان این تقسیم‌ناپذیری حق داوری (حاکمیت) را دید. در این باب، پولس در باب گناهکاری نوع بشر سخن می‌گوید و نوع بشر را دچار معصیت و خطا می‌داند (گناه نخستین) و درست به همین دلیل، محکوم کردن دیگر مسیحیان را مذموم می‌خواند، زیرا «همه ما در برابر مسند داوری خداوند ظاهر خواهیم شد» (Romans, 14: 10). هرچند در اینجا داوری به معنای قضاوت الهی مراد شده، نکته‌ای که از منظر تحقیق حاضر حائز اهمیت است اینکه پولس، آدمیان را از هرگونه داوری بازداشته و آن را تنها امری مختص خداوند و طبیعتاً مسیح می‌داند. به این ترتیب داوری خداوند (مسیح) مستلزم سلب حق داوری از آدمیان است که این خود، باز هم‌ارز با تقسیم‌ناپذیری حق حاکمیت در اندیشه هابز است.

شکل صریح‌تری از فرآیند سلب حق داوری (حاکمیت) از هر آنکه غیر از داور (حاکم) است را می‌توان در انجیل یوحنا (باب، آیه ۳۱) دید. مسیح در اینجا با یارانش از مرگ خود بر صلیب می‌گوید که کفار گناهان نوع انسان است. در این مسیح می‌فرماید: «اکنون زمان داوری بر این دنیا است. اکنون رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود» (John, 12: 31). در توضیح این آیه باید گفت که داوری در این آیه، چنان‌که مفسران اشاره کرده‌اند، به‌هیچ‌روی اشاره به «واپسین روز» نیست و بنابراین اشاره به حاکمیت مسیح در همین جهان دارد (Barnes, 2015, John, 12: 31). همچنین معنای آن نیز قضاوت نیست، بلکه بر مبنای آنچه تفاسیر می‌گویند، بیانگر حکومت مسیح بر این جهان و رئیس آن (شیطان) است. یکی از تفاسیر با تأویل معنای واژه داوری به حکومت، دو حاکم را به تصویر می‌کشد که برای تفوق و تسلط بر این جهان به منازعه برخاسته‌اند: مسیح و شیطان. او نتیجه نهایی این منازعه را «بازگرداندن جهان به حکومت و نظم مشروع آن» می‌داند که همانا حکومت مسیح است (Robertson, 1956, John, 12: 31). لازم به ذکر است که عبارت رئیس این جهان در اینجا بر «شیطان» دلالت دارد (Ryle, 2009, John, 12: 31). به این معنی و مطابق آنچه پیشتر در باب سلب حق حاکمیت از غیر گفته‌شد، مسیح در اینجا حق داوری (حاکمیت) خود را معادل با نفی شیطان و ریاست او بر جهان و یا به عبارت بهتر، سلب حق حاکمیت شیطان می‌داند؛ زیرا مسیح ضمن آنکه از نزدیک

شدن زمان داوری می‌گوید، تأکید دارد که «رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود»؛
رخدادی که با جان سپردنش بر صلیب پیش می‌آید.

مشابه همین معنا را می‌توان در انجیل یوحنا دید که در آن هم بحث از داوری با
محکومیت رییس این جهان هم‌زمان شده است (John, 16: 11). آیات یاد شده برای بیان
مطلقیت و تقسیم‌ناپذیری قدرت حاکم بیان شد. به این معنا می‌توان گفت که حق
حاکمیت مسیح با سلب حاکمیت از غیر، ملازمه دارد و این دقیقاً مشابه بحث هابز و
بدن در باب تجزیه‌ناپذیری حق حاکمیت است.

تا اینجا تلاش شد تا ضمن مقایسه ویژگی‌های داور با اختیارات حاکم، نشان داده
شود که مفهوم مدرن حاکمیت دارای نزدیکی معنایی با مفهوم داوری است. اما آیات
دیگری نیز در عهد جدید هستند که بی‌آنکه به بیان ویژگی‌های مفهوم داوری
(حاکمیت) بپردازند، از طریق برقراری ارتباط میان مفهوم داوری و سلطنت، وجهی از
مفهوم حاکمیت که همانا حق حکومت کردن باشد را هرچه صریح‌تر القا می‌کند.

از جمله این آیات، آیه‌ای از انجیل لوقاست که پیشتر در باب مشابه آن در انجیل
متی از آن سخن رفت (Luke, 22: 30). در این آیه نیز مسیح به یارانش وعده می‌دهد که
«همان‌گونه که پدرم به من پادشاهی اعطا کرده، من نیز به شما اعطا می‌کنم تا بر سفره
پادشاهی من بنشینید و بخورید و بیاشامید و بر تخت‌ها بنشینید و بر دوازده قبیله
اسرائیل داوری کنید». در اینجا نیز شاهد درهم‌آمیزی مفهوم پادشاهی و داوری هستیم
و می‌بینیم که داوری به معنای حق سلطنت، چونان امتیازی ویژه به حواریون مسیح
اعطا می‌شود. همچنین شاهد اشاره به مفهوم throne هستیم که اشارتی به مفهوم تاج و
تخت سلطنت است. به این معنا و با تأکید بر مفهوم throne که در اینجا در کنار واژه
داوری به کار رفته است، باید گفت که مقام داور در این آیه همچون حکام و سلاطین
تصویر شده است (Robertson, 1956, Luke, 22: 30).

آیه دیگری که باز همین معنا را به شکل آشکار بیان می‌کند، آیه مکاشفه یوحناست
(Revelation, 20: 4). در این آیه باز سخن از هم‌نشینی واژه‌های تخت و سلطنت و داوری
است. اینجا به شکل آشکارتری از نشستن حواریون مسیح بر تخت داوری و سلطنت
هزارساله آنان همراه با مسیح سخن گفته می‌شود. لازم به ذکر است که پاره‌ای از تفاسیر نیز

بر اینکه واژه داوری در اینجا معنای قدرت و اقتدار شاهوار و سلطنت دارد، تأکید می‌کنند (Gill, 2011, Revelation, 20: 4). به بیان دیگر در تحلیل هر سه آیه یادشده می‌توان گفت که اولاً داوری با تخت و تاج سلطنت گره خورده و ثانیاً واژه‌های داوری و سلطنت در یک معنا و هر دو در وصف شخص معین (مسیح و مقدسان او) به کار رفته است.

البته این مقاله در تحلیل این آیات به هیچ‌رو معنای حکومت و حاکمیت را خلط نمی‌کند. اما نکته حائز اهمیت در این آیات آن است که داوری بیش از آنکه به معنای حکومت کردن باشد، به معنای حق حکومت کردن است که خود ذیل معنای حاکمیت می‌گنجد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله در باب نسبت دو مفهوم حاکمیت و داوری بحث شد. تلاش شد تا با تبیین معانی متمایز واژه داوری، نسبت آن با مفهوم حاکمیت مشخص شود. نشان داده شد که از دو معنای نخست مفهوم داوری که همانا داوری به مثابه قانون و تشریح و نیز داوری چونان حق قضاوت و مجازات و عقوبت باشد، عناصری در مفهوم حاکمیت وارد شده است و فراتر از آن، کاربرد سوم واژه داوری با مفهوم حاکمیت هم‌معناست و جامع جمیع ویژگی‌های مفهوم مدرن حاکمیت در خود است.

اما نتایج بنیادین و نوآورانه فرضیه این تحقیق چه می‌تواند باشد؟ در واقع اگر فرضیه این مقاله از صدق در معنای تاریخی و نه الزاماً منطقی کلمه برخوردار باشد، می‌توان گفت که برآمدن مفهوم حاکمیت مدرن از مفهوم الهیاتی داوری، بیانگر آن است که امر نو که در اینجا همان مفهوم مدرن از حاکمیت باشد، نه در گسست با سنت، بلکه در امتداد آن و در در بسط و بازتفسیر هرمنوتیکی مفهوم الهیاتی داوری است که ممکن شده است. شاهد مقاله حاضر بر این فرضیه نیز استفاده خود هابز از عبارت «عالی‌ترین داور» Supreme Judge برای حکمران است.

اما نتیجه کلی این بحث، به‌ویژه اگر در پرتو هستی‌شناسی هرمنوتیکی فهم متن از منظر گادامر بدان نگریسته شود، بنیادین خواهد بود. در واقع این بحث، خلق امر نو را نه در گسست رادیکال با سنت، بلکه در تداوم سنت و در بازتفسیر همواره تاریخی و تاریخمند

آن، از منظر اینجا و اکنون می‌بیند و این خود زمینه را برای بازاندیشی انتقادی تفاسیر موجود در باب نسبت میان نظام سنت قدمایی و امر نو باز خواهد کرد. بازاندیشی انتقادی تفاسیری که بنای تحول تاریخی/اندیشگانی را بر گسست رادیکال از سنت می‌نهند و امکان تداوم در سنت و مفاهیم آن و نیز تبدل آن به مفاهیمی نو را انکار می‌کنند.

منابع

- اشمیت، کارل (۱۳۹۳) الاهیات سیاسی، ترجمه طاهر خدیو، تهران، رخداندنو.
انجیل‌های عیسی مسیح (۲۰۰۹) هزاره ایلام.
کتاب مقدس (عهد عتیق) (بی‌تا) بی‌نا.
هابز، تامس (۱۳۹۷) لویاتان، ترجمه حسین بشیریه، تهران، نی.
- Barnes, Albert (2015) Notes on the Whole Bible, Michigan, Baker Books Publishing.
Bengel, John Albert (2014) Gnomon of the New Testament, Ann Arbor MI, United States, Hard Press Publishing.
Benson, Joseph (2018) Commentary on the Old and New Testaments, London, Carlton & Phillips and G. Lane & C. P. Tippet.
Bodin, Jean (1955) Six Books of Commonwealth, Translated by M. J. Tooley, Oxford, Basil Blackwell.
Gill, John (2011) Exposition on the Entire Bible, London, Graceworks Multimedia
Meyer, Heinrich August Wilhelm (1983) Critical and Exegetical Commentary on the New Testament (21 vols.), Massachusetts, Hendrickson Publishers.
Poole, Matthew (1985) Commentary on the Holy Bible (3 vols.), Massachusetts Hendrickson Pub.
Jamieson, Robert, Fausset, A. R., Brown, David (1999) Commentary on the Whole Bible, Michigan, Zondervan Publishing House.
Keil, Carl Friedrich, Delitzsch, Franz (1975) Commentary on the Old Testament, Edinburg, T. & T. Clark.
Robertson, Nicoll, W. (1956) The Expositor's Greek Testament (5 vols.), Michigan, Wm. B. Eerdmans Publishing Company.
Ryle, Herbert Edward (2009) The Cambridge Bible for schools and colleges, Charleston United States, Bilbo Bazaar.
Spence, H. D. M., Exell, Joseph S. (1985) Pulpit Commentaries (23 vols). Massachusetts, Hendrickson Pub.
The Holy Bible (1982) New King James Version, Nashville, Thomas Nelson Bibles.